بسم الله الرحمن الرحیم
لقد انتقل الی هذا الکتاب
فصار من عواری الزمان
الله فی رجب الاصب ۱۴۰۱
الاحقر مصطفی الحسینی
الخوانساری عفی عنه
وعن والدیه

میکرو فیلم تهیه شد

۱۳۷۳ /۵/ ۲۱

آستان قدس

کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی

نام کتاب مثنوی مولوی
مؤلف متن جلال الدین رومی بلخی محشی
شارح مترجم
تاریخ تحریر قرن ۱۱ نوع خط نستعلیق تعداد سطر
جزء کتب ادبیات عرفانی زبان فارسی عدد اوراق ۳۲۱
طول ۳۴ عرض ۲۲ شماره عمومی ۲۰۲۴۱
وقفی / خریداری تمام معظم بسم آیت الله حاج ... تاریخ وقف و تجلید / خریداری ۱۳۷۴
ملاحظات دارای سرلوح مذهب زرین و منقش و جدول کشی صفحات
طلا و تحریر و مرصع ... اوراق صفحات ... نسخه نفیسی است
در کتابخانه صاحبه ... محفوظ بوده است

بسمه تعالی
والنسخه نفیسه غایة النفاسة
کتبت فی ۱۰۰۹ خریداری شده
سی هزار تومان
... سنه

شماره
۹۱
اس

بسم الله الرحمن الرحيم
لقد انتقل الی هذا الكتاب
فصار من عواری الزمان
الله فی رجب الاصب ۱۴۰۱
الاحقر مصطفى الحسيني
الخوانساری عفی عنه
وعن والديه

[illegible] مصطفى الحسيني

[illegible] غره شهر جمادی الاولی سنه ۱۰۴۲ [illegible]
[illegible] موافق سنه [illegible]
[illegible] بحکم [illegible]
الحسینی از راه لطف و احسان نسخه مثنوی [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible] العارف رحمة الله [illegible]

بسمه تعالی
والنسخة نفيسة غاية النفاسة
كتبت فی ۱۰۰۹ خریداری شده
سه هزار تومان
[illegible]

شماره
۹۱
اس

بسم الله الرحمن الرحیم

هذا کتاب المثنوی وهو اصول اصول اصول الدین فی کشف اسرار الوصول وهو فقه الله الاکبر وشرع الازهر وبرهان الله الاظهر مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یشرق اشراقا من الاصباح وهو جنان الجنان ذوی العیون والاغصان منها عین تسمی عند ابناء هذا السبیل سلسبیلا وعند اصحاب الکرامات والمقامات خیر مقاما واحسن مقیلا الابرار فیه یاکلون ویشربون والاحرار منه یفرحون ویطربون وهو کنیل مصر شراب للصابرین حسرة علی آل فرعون والکافرین کما قال یضل به کثیرا ویهدی به کثیرا وانه شفاء الصدور وجلاء الاحزان وکشاف القرآن وسعة الارزاق وتطییب الاخلاق بایدی سفرة کرام بررة یمنعون ان لا یمسه الا المطهرون تنزیل من رب العالمین لا یاتیه الباطل من بین یدیه ولا من خلفه والله یرصده ویرقبه وهو خیر حافظا وهو ارحم الراحمین وله القاب آخر لقبه الله تعالی واقتصرنا علی هذا القلیل یدل علی الکثیر والجرعة تدل علی الغدیر والحفنة تدل علی البیدر الکبیر یقول العبد الضعیف المحتاج الی رحمة الله تعالی محمد بن الحسین بن محمد بن الحسین البلخی تقبل الله منه اجتهدت فی تطویل المنظوم المثنوی المشتمل علی الغرایب والنوادر وغرر المقالات ودرر الدلالات وطریقة الزهاد وحدیقة العباد قصیرة المبانی کثیرة المعانی لاستدعاء سیدی وسندی ومعتمدی ومکان الروح من جسدی وذخیرة یومی وغدی وهو الشیخ قدوة العارفین امام الهدی والیقین مغیث الوری وامین القلوب والنهی ودیعة الله بین خلیقته وصفوته فی بریته ووصایاه لنبیه وخبایاه عند صفیه مفتاح خزاین العرش امین کنوز الفرش ابو الفضایل حسام الحق والدین حسن بن محمد بن الحسن المعروف بابن اخی

ترک ابو یزید الوقت جنید الزمان صدیق بن صدیق بن صدیق رضی الله عنهم وعنه الارموی الاصل المنتسب الی الشیخ المکرم بما قال امسیت کردیا واصبحت عربیا قدس الله روحه وارواح اخلافه فنعم السلف ونعم الخلف له نسب القت الشمس علیه رداءها وحسب ارخت النجوم لدیه اضواءها لم یزل فناؤهم قبلة الاقبال یتوجه الیها بنو الولاة وکعبة الآمال یطوف بها وفود العفاة ولا زال کذلک ما طلع نجم وذر شارق لیکون معتصما لاولی البصایر الربانیین الروحانیین السماویین العرشیین النوریین السکوت النظار الغیب الحضار الملوک تحت الاطمار اشراف القبایل افاضل الفضایل انوار الدلایل آمین یا رب العالمین وهذا دعاء لا یرد فانه دعاء لاصناف البریة شامل والحمد لله وحده وصلی علی محمد وآله وعترته وحسبنا الله ونعم الوکیل

نعم المولی ونعم النصیر

بشنو از نی چون حکایت میکند	وز جداییها شکایت میکند	کز نیستان تا مرا ببریده‌اند	از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق	تا بگویم شرح درد اشتیاق	هر کسی کو دور ماند از اصل خویش	باز جوید روزگار وصل خویش
من بهر جمعیتی نالان شدم	جفت بدحالان و خوشحالان شدم	هر کسی از ظن خود شد یار من	از درون من نجست اسرار من
سر من از ناله من دور نیست	لیک چشم و گوش را آن نور نیست	تن ز جان و جان ز تن مستور نیست	لیک کس را دید جان دستور نیست
آتش است این بانگ نای و نیست باد	هر که این آتش ندارد نیست باد	آتش عشق است کاندر نی فتاد	جوشش عشق است کاندر می فتاد
نی حریف هر که از یاری برید	پرده‌هایش پرده‌های ما درید	همچو نی زهری و تریاقی که دید	همچو نی دمساز و مشتاقی که دید
نی حدیث راه پر خون میکند	قصه‌های عشق مجنون میکند	محرم این هوش جز بیهوش نیست	مر زبان را مشتری جز گوش نیست
در غم ما روزها بیگاه شد	روزها با سوزها همراه شد	روزها گر رفت گو رو باک نیست	تو بمان ای آنکه چون تو پاک نیست
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد	هر که بی روزیست روزش دیر شد	در نیابد حال پخته هیچ خام	پس سخن کوتاه باید والسلام
بند بگسل باش آزاد ای پسر	چند باشی بند سیم و بند زر	گر بریزی بحر را در کوزه‌ای	چند گنجد قسمت یک روزه‌ای
کوزه چشم حریصان پر نشد	تا صدف قانع نشد پر در نشد	هر کرا جامه ز عشقی چاک شد	او ز حرص و عیب کلی پاک شد
شاد باش ای عشق خوش سودای ما	ای طبیب جمله علتهای ما	ای دوای نخوت و ناموس ما	ای تو افلاطون و جالینوس ما

آنچنانکه گفته‌ام در بحر ر
دل تو سے دار و مکن حمله بر
گفت کودک با خیال دیو وش
تو همی آموزیم که هست است
گر همین سوی باشد آن تو وش
سر او را چون شناسی در دست گو
چون بجوشد در حضورش از دم
در دل من این سخن زان همیشه است
همچو انشته ناظر انی لحست
قصه شهزادها تا در بر
زهره رو دیگر منکو سخن
وقت رحلت آمد و جستن چو
گفت دکوا خود رسید دم هم
زانکه این عالم زند بد ویس
چون کرم از بحر جانست این طرف
چو ده خانگاه گشتن رد
تا دهی ز حبس این فانی جهان
اعنی عمر بنشه بها
هر کان شد صرف در دنیا تباه
بشمارد باصد بعد شود
از یکی دانه که کاری صد هزار

گر خیالی آیدت در شب فرا
ذکر داند ز تو در حال رو
همچنین گر گفت با خود در شبان
آن خیال زشت را هم نا درست
الله الله و تو هم زان سوی باش
گفت من خاموش بنشینم پیش او
منطقی بیرون ازین شادی و غم
زانکه از دل جانب دل روزنه است

یا بگورستان در جای سهمگین
[illegible] رستی بسوی حق روی
حمله آرم فتنه اندر گردنم
دیو مردم [illegible] متقن آن کیست
گفت اگر از ذکر باید در کلام
[illegible] اسلم کم سوی درج
من بدانم کو [illegible] تا آن سخن
هست باید شرح لیکن در درون

[illegible] مولانا [illegible] ختم الملت

ماند ناگفته دری شیرین بسرا
هر چه بستی در علم لدن
کل شیء هالک الا وجهه
مژده آمد وقت آن کز تن رهیم
هم چو قطره زان دریا اندر یم
بس بزرگ جان طلب کن این شرف
موج بحر جان رود سوی جانان رود
در جهان جان بیابد جاودان
بی عوض ضایع کند دم چرا
خرم آنکس حق ببوی خویش خواند
عمر ده روزه که در طاعت رود
دانه بر گیری ز فضل کردگار

مد تازین مثنوی چون آمده‌ام
گفت نطقم چون شتر زین بس بخفت
یا که این گفت آمد زمان
در جهان جان کنم جولان همی
زین همی کان هم چو جانست اندر آن
تا از آنجا بر رو کو بوده است
پس ز جان کن وصل جانان را طلب
تخم های عمر را در شوره خاک
عین سے ناید ترا ای درد کا
عمر معدود [illegible] ده چون دهی
پس تجارت کن درین بازار تو
خود بشمار آنجا بود کا [illegible] بود

تو خیالی سینه اسود برین
آن خیال دیوش [illegible] گفت
[illegible] در پس من نگه چون کنم
غالب از دی گرد و از هم اندکست
جمله را [illegible] باشد آن ما
تا برانم بر سر ما به فرح
از ضمیر چون سهیل اندر یمن
بسته شد دیگر نمی آید برون
می‌نگویم من و هم بس گفت
شد خمش گفتش دلدار بده دم
بر بستش تا هیچ کس [illegible] گفت
در دل آنکس که آید زین جان
بگذرم زین هم در آیم در یمی
در یم بی‌پایان که تا پایان تا
جستن اندر خاک هم بیهوده است
[illegible] لب و پیچام مگو تا [illegible] لب
تی نگاری تا شوی آخر هلاک
تا دهی گلزار دیگر [illegible] خاک
در رهی حق گرد و آنجا تو
صد هزاران گل ببار یک خار تو
بشارت آن طرف کاری نمود

سوی کان دروای جزو خدا
چون حباب [illegible] نقوش آن صور
از کف و از نقد و از بوی قدور
همچنین از فعل و قول مردمان
آب را اندر سبوی یم مدار
[illegible] احمد هر که در در حسب
ره می‌بس میرود از بس صف
سوی دوزخ میرود آن دو باب
رو بسوی اصل خود همچون خلیل
آب جان را ریز اندر بحر جان

از خودی بگذر نگر سوی خدا
ز بسر آب روان ای مور
می نماید خورد و تنها در حضور
[illegible] بیدا که به حالت و جان
تا نگردد آب شیرین ناگوار
هست [illegible] معنی و گفتار تحت
میشود صافیش از دی همچو کف
با عذاب بحر درنار و عذاب
بگذر از استاره و حرج زحل
تا شوی دریای بحید و کران

در تن همچون سبو هستی چو آب
با چو کفی با سر آب درون
تا که بشر نبینی و باز شستن آن
جان او در رتبه چون شت جست
کاب ساکن شد دنا خوش شود
با یقینی سے زید در ابهی
رنج او هر لحظه بدتر میشود
پیش از یک کار تو ابچار سپ
پای همت برخور بر ماه نه
قصه کوته کن مکن دلها کباب

گفت دکو وصل و جنگ جواب
تا شود هستیه در دون پیدا برون
میشود ظاهر بسپه و جوان
مومن است یا که کافر یا دیست
رنگ و بوی طعم خوب از وی او
پر ز باده سبو انبار تهی
بر ز نار زشت وا بر میشود
گر دو علت حجاب دید سد
سیر ران ایوان و آن درگاه نه
ختم کن والله اعلم بالصواب

تمت تمام شد کتاب
مثنوی از آن
حضرت مولوی
روم قدس
الله روحه
٤٤

بازبین شد
۱۳۷۱ ش